

فهرست

۱۳	سرنوشته کتاب
۱۵	پیشگفتار
۱۹	مقدمه
۳۷	مقدمه استاد سعید نفیسی
۳۹	مقدمه میر کرمانی
۴۱	مثنوی مجمع اللطایف
۸۱	مثنوی درج اللثالی
۱۰۷	قصاید
۱۳۷	مخمسات و ترجیعات
۱۵۳	مقطعات
۱۸۳	غزلیات
۳۶۱	رباعیات
۳۷۳	فی المعمیات [و ابیات پراکنده]
۳۸۱	فهرست اعلام
۳۸۵	فهرست منابع

سرنوشته کتاب

استاد سعید نفیسی (۱۲۷۴ - ۱۳۴۵ ه.ش) در تهران متولد شد. او پسر دوم علی اکبر نفیسی (ناظم الاطبا) پزشک و دانشمند معروف دوره قاجار است. نیای یازدهم او برهان الدین نفیس کرمانی پزشک و عارف معروف قرن نهم هجری است. استاد سعید نفیسی به اعتقاد دانشمندان و محققین هم عصر خود پرکارترین دانشمند معاصر ایران است. شیوه کار او در تحقیق چنین بود که هرگاه در کتابخانه - ای به نسخه خطی از کتابی بر می خورد که به نظرش برای اشاعه زبان و فرهنگ ایران مناسب بود، آن را استنساخ (رونویسی) می کرد. به گفته دانشمندان دیگر در این کار تبخّر و سرعت اعجاب انگیزی داشت. سپس این نسخه را با نسخ دیگری که در کتابخانه های دیگر دنیا می یافت مقابله و تصحیح می کرد، تا جایی که مجاب می شد نسخه صحیح و کاملی از آن کتاب را در دست دارد، سپس آن را به چاپ می رساند و به کتاب دوستان تقدیم می کرد.

حاصل این تلاش های ۶۵ ساله بیش از ۳۵۰ جلد کتابی است که به خط خود نوشته است. متأسفانه کوتاهی نسبی عمرش کفاف نداد و قریب ۱۵۵ جلد از این کتاب ها از ۲۰ تا ۱۴۰۰ صفحه جمعاً بالغ بر ۳۲۰۰۰ صفحه کامل و چاپ نشده از او به یادگار ماند.

پس از فوت جسمی او در سال ۱۳۴۵ فرزنداناش تصمیم گرفتند که کلیه یادگارهای او را در محل منزل مسکونی اش گردآوری و با نام "مرکز یادگارهای سعید نفیسی" حفظ نمایند تا به تدریج توسط شاگردانش و محققین بعد از او کامل و چاپ شده و در اختیار علاقه مندان کتاب و فرهنگ و زبان فارسی قرار گیرد؛ زیرا سعید نفیسی معتقد بود که "کتاب را نباید حبس کرد" باید آن را در اختیار مردم و کتاب دوستان قرار داد.

هرچند این اقدام با تأخیر زیادی شروع شد، ولی این مرکز امیدوار است چاپ و انتشار کتاب کلیات میر کرمانی به اهتمام آقای دکتر وحید قنبری به عنوان اولین کتاب از مجموعه دست نوشته های سعید نفیسی فتح بابی باشد تا با کمک و همراهی

فرهیختگان امروز این خواسته او که کتاب را نباید حبس کرد به عمل درآید. مرکز یادگارها وظیفه خود می‌داند از خانم‌ها و آقایان زیر که در نگهداری، فهرست‌بندی، نسخه‌برداری دیجیتال، حروف‌چینی، چاپ و انتشار کتاب اهتمام ارزشمندی داشتند سپاسگزاری نماید. خانم‌ها: نیلوفر دلسوز بحری و فاطمه امینی - زاده؛ آقایان: دکتر مسعود کلانتری، مهندس حامد بهزادی‌پور، میراحمد نهضتی مطلق و سید مهدی تقوی.

رامین نفیسی

دی‌ماه ۱۳۹۶ - تهران

مقدمه

میرکرمانی از شاعران سده هجتم هجری است. اطلاع ما در مورد زندگی او اندک است. قدیمی‌ترین منبعی که در آن ذکری از میر به میان آمده تذکره‌الشعرای دولتشاه سمرقندی است.^۱ پس از آن اوحدی بلیانی^۲ و تقی‌الدین کاشانی^۳ از میر یاد کرده‌اند. از میان پژوهشگران معاصر قاسم غنی در کتاب تاریخ عصر حافظ، ضمن معرفی مداحان امیر مبارزالدین گزارشی از کلیات میر ارائه می‌کند.^۴ پس از او سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران میر را معرفی کرده است.^۵

صفا نیز در تاریخ ادبیات در ایران عین نوشته نفیسی را نقل می‌کند. جامع‌ترین پژوهش در مورد میر از آن سیدعلی میرافضلی است. او در سال ۱۳۸۶ کتاب شاعران قدیم کرمان را منتشر کرد و در ضمن آن علاوه بر معرفی نسبتاً جامعی از میر، نزدیک به هزار بیت از اشعار او را از میان شانزده منبع خطی و چاپی استخراج و ارائه کرد. پس از آن جواد بشری با شناسایی نسخه خلاصه‌الاشعار کتابخانه چشمه رحمت هند و نگارش دو مقاله «دیوان سرایندگان قدیم در دستنویس تازه‌ای از خلاصه‌الاشعار»^۶ و «اشعاری نویافته از میرکرمانی»^۷ اطلاعاتی جدید و منحصر از میرکرمانی به دست داد. میرافضلی در سال ۱۳۹۵ مدخل «میرکرمانی»^۸ را برای دانشنامه زبان و ادب فارسی به رشته تحریر درآورد که تلفیقی از نوشته‌های او و یافته‌های بشری است.^۹

نام و نسب و نشان

تقی‌الدین کاشانی تنها کسی است که نام و لقب شاعر را ذکر کرده است. به نوشته او نامش «محمد» و لقبش «بهاالدین» است.^{۱۱} سعید نفیسی نیز بر پایه اطلاعی که از خلاصه‌الاشعار داشته است نامش را «محمد» می‌نویسد.^{۱۲} محمدحسین اسلام‌پناه بر پایه دست‌نویسی از خلاصه‌الاشعار از او با عنوان «سید شمس‌الدین محمد» متخلص به میر کرمانی یاد کرده است.^{۱۳} به نوشته کاشانی تخلص «میر» است. این تخلص در پایان همه غزل‌ها و بعضی از قصاید و قطعات و در میان مثنوی‌های او آمده است. شاعر در چهار مورد از خود با عنوان «میرکرمانی» یاد

می‌کند. معمولاً هر جا در مجموعه‌ها بیت یا ابیاتی از میر نقل شده ذیل همین عنوان «میرکرمانی» است. در یک مورد شاعر تخلص خود را «امیر» گفته است. کاشانی هم در ضمن گزارش شرح حال شاعر، او را «امیر» خوانده است.^{۱۴} دولت‌شاه نیز از او با عنوان «امیر» یاد کرده است.^{۱۵} میر در نزد صاحبان تذکره و گردآورندگان مجموعه‌ها از جایگاه والایی برخوردار است به گونه‌ای که او را مفخرالشعرا،^{۱۶} امیر عرصه معانی و زبده‌الامال^{۱۷} خوانده‌اند.

تولد و مرگ

از زمان ولادت او اطلاع دقیقی نداریم. تنها یک نشانه در دیوان اوست که ما را به حوالی زمان تولدش رهنمون می‌سازد. میر در مثنوی درج‌الثانی در مبحث «سبب نظم کتاب» از چهل سالگی خود سخن می‌گوید:

شبی سر فرو برده بودم به جیب دلم منتظر تا چه آید ز غیب
که ناگه خرد گفت کای خرده‌دان چرا بسته می‌داری آخر زبان...
ز نظم روان یادگاری بساز که باشد روان‌پرور و دلنواز
چهل سال عمر عزیزت گذشت که طبع تو از حال طفلی نگشت^{۱۸}

می‌دانیم که میر این مثنوی را در سال ۷۲۶ ه.ق سروده است. از این قرار اگر این چهل سال، تقریبی یا عددی فرضی مبنی بر مرز میان خامی و پختگی نباشد - که بعید می‌دانم - بهالدین محمد متخلص به میرکرمانی در سال ۶۸۶ ه. یا یکی دو سال قبل یا بعد از این تاریخ به دنیا آمده است.

آنچه این تاریخ مردد را مرددتر می‌کند قطعاتی است که میر کرمانی در ستایش فخرالدین و فخرالدین عبدالله سروده است. اگر این فخرالدین همان قاضی فخرالدین عبدالله باشد که در سال ۶۹۹ ه.ق زمام حکومت کرمان را در دست گرفته اما در شورش محمودشاه بن سلطان حجاج و هم‌دستی جمعی از بزرگان کرمان به قتل رسیده است،^{۱۹} آن وقت پذیرش اینکه میر کرمانی در ۱۳ سالگی شاعر دربار فخرالدین باشد دشوار می‌نماید.

برای تعیین زمان مرگ او هم باید به نشانه‌ها و اشاره‌های جزئی توجه کنیم.

یکی از ممدوحین میر شخصی است به نام قوام‌الدین که در کرمان صاحب اعظم است. این قوام‌الدین همان خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار ممدوح حافظ است. می‌دانیم که این خواجه قوام‌الدین در سال ۷۵۶ به قائم‌مقامی کرمان رسیده است.^{۲۰} از لحن میر در قطعه‌ای که در ستایش خواجه قوام‌الدین سروده است این‌گونه استنباط می‌شود که این قطعه در همان سال اول حضور او در کرمان سروده شده است. بر این اساس می‌توانیم عنوان کنیم که میر حداقل تا این تاریخ زنده بوده است. از سویی، چنان‌که میرافضلی یادآور شده است، گردآورندهٔ مجموعهٔ نظم و نثر کتابخانهٔ سلیمانیه ترکیه که به سال ۷۶۳ ه.ق کتابت شده، از او با وصف «طاب مرقده» یاد کرده که نشان‌دهندهٔ درگذشت شاعر قبل از این تاریخ است.^{۲۱} از این قرار میرکرمانی احتمالاً بین سال‌های ۷۵۶ تا ۷۶۳ ق درگذشته است.

میر در خلاصه‌الشعار

به غیر از اشاره‌هایی که از کلیات میر استنباط می‌شود، جامع‌ترین منبعی که به میر پرداخته خلاصه‌الشعار است. تقی‌الدین کاشانی، در ذیل «ذکر میر کرمانی» می‌نویسد:

نام او محمدست و لقب بهاء‌الدین و تخلص میر. از کبار مشایخ اهل کرمانست. عالم بود بعلم ظاهر و سخنگوی در دقایق علوم و حقایق آثار. و در غزل طبعش خالی از همواری نیست و سخن را صوفیانه و بلند می‌گوید. اگرچه دیوانش در میان مردم متعارف نیست. اما سخن او در رسایل فضلا مسطور و مذکورست. دیوانش قریب بشش‌هزار بیت هست، تمام حقایق و معارف و در علوم باطنی مرید شیخ‌العارف ابوالبرکات تقی‌الدین علی‌الدوستی السمنانیست که او از اصحاب شیخ رکن‌الدین علاءالدوله است که منقولست که شیخ علاءالدوله مکرر می‌گفته که من در اعتقاد، تابع علی دوستی‌ام که می‌گفت: یا شیخ! تجلی ذات را چنان دانسته‌ام که سالک در وقت تجلی صورتی ادراک می‌کند آن تجلی صورتی نباشد و حق تعالی را از این صورت منزّه باید داشت. اما آنرا تجلی حق باید دانست چنانکه موسی علیه‌السلام از درخت شنید «انی انا الله» هر که گوید خدا درخت بود کافر شود و

هر که گوید این سخن نیست هم کافر شود. پس تجلی صوری را بدین نوع اعتقاد باید کرد و درین سخن شیخ علاءالدوله او را ثنا گفته و این معنی را از وی پسندیده داشته.

اما امیر در بدو حال بطریق تجارت با اموال بسیار بطرف خراسان افتاد و در شهر سمنان بر بنائپسری مخطط عاشق شد و در آن شهر ساکن گشت و در محله آن پسر مسجدی وسیع طرح کرده آن پسر را بانی آن مسجد گردانید. انواع رعایت و تلافی همه روزه نسبت بایشان میکرد و تعامات زیاده از حد بتقدیم میرسانید تا آنکه مسجد (۹) بعد از سه سال تمام شد و هر چه داشت صرف شده بود. آخر الامر میر ساکن آن مسجد شد و با هیچکس سخن نمی گفت و اختلاط نمی کرد مگر با آن پسر. و پسر نیز دایم الاوقات در ملازمت میر می بود. اما آنجا که استغنائی حسن باشد بمجرّد عشق بازی میر قانع نبود و از اطراف و جوانب، دیگران را نیز مسخر عشق خود می ساخت و کمند دلربایی در گردن شوریدگان بیابان هوس می انداخت. و باخر کار با جوانی زیبا طلعت از ملازمان حاکم آنجا سر و کاری آغاز نهاد و او نیز بغلبات عشق در افتاده و هر دو با هم درساختند. و آنجا که بیوفایی معشوقان می باشد. آن پسر از میر فراموش کرده و مدتی مدید سید را ندید. میر از این حالت بسیار پریشان گردیده سراسیمه و سودازده شد و باین مضمون رباعی سیدعلی همدانی مترنم گشت:

دلتنگم و دیدار تو درمان منست بی رنگ رخت زمانه زندان منست
بر هیچ دلی مباد و بر هیچ تنی آنچ از غم هجران تو بر جان منست
القصّه، هر چند میر زاری از حد گذرانید و لباس شکیبائی بدست جزع چاک گردانید، هیچ فایده نکرد. روزی در آن مسجد بی طاق شده روی بر خاک مالید و بنوعی که کس را طاق استماع نبود بنالید و آن پسر را نفرین کرد. اتفاقاً تیر دعای آن سید رنجور بههدف قبول رسیده آن پسر در آن چند روز از بالای بامی افتاد و هلاک شد.

شعر

چو حسنت را پدید آمد کمالی کمالت را پدید آید زوالی
 یقین می‌دان که ذات لایزالست کمالی کان منزّه از زوالست

ای عزیز! این سخن بر اهل بینش روشن و مبرهنست که مجرم جفاجوی را از مکافات نباید اندیشید و از عقوبت آن یاد باید کرد. چه، اگر چند روزی ترقی از مراتب عشرت این دنیا [ی] فانی دست دهد و در آزار همگنان کوشد در آخرت تنزل درجات عشرت میسر گردد و بعد از ابدی مکافات یابد، بلکه همان درین عالم اگر چند روزی گل مراد چیده در چمن عزت بر مسند عشرت نشسته و در خواری دیگران کوشیده، آخر الامر در زاویه خواری و ناکامی منزوی خواهد گشت و از تیغ جفای انتقام روزگار مخدول خواهد شد. چنانچه آن پسر با آن سید صالح غدر اندیشید و از وی بی سبب دوری گزید، لاجرم بطریق مکافات المی به وی رسید که هیچ طبیبی علاج آن نتوانست کرد و نیز ممکن نیست که کسی از ساغر ستمکاری جرعه‌ای نوشد که بخمار بلا مبتلا نگردد و محالست که کسی در چمن اعمال نهال بیداد نشانند که ثمره عقوبت و عذاب بر ندارد.

شعر

ابلهی را که تخم حنظل کاشت طمع نیشکر نباید داشت

اما میر بعد از فوت آن پسر بهدایت شیخ العارف ابوالبرکات تقی الدین علی دوستی السمنانی از عشق مجاز بحقیقت رجعت نمود و مدت هفت سال از صومعه شیخ بکسب علوم حقیقی اشتغال نمود و بعد از آن از شیخ اجازه طلب کرده به وطن مالوف خود رجوع کرد و در آن دیار می‌بود و معنی که در خاطر ایشان پرتو [می] انداخت آنرا به زیور نظم درآورده در نظر عارفین جلوه می‌داد تا آنکه بحکم، کل شیء هالک الا وجهه، ودیعت جان بقابض ارواح داد. و تاریخ وفاتش معلوم نیست.^{۲۲}

داستان‌هایی از این دست بیشتر ساخته ذهن اربابان تذکره است.^{۲۳} اما ارتباط با شیخ ابوالبرکات علی دوستی از نظر تاریخی با دوره حیات میرکرمانی مطابقت دارد.

تاریخ ولادت و مرگ شیخ علی دوستی نامشخص است، اما می‌دانیم که او از اصحاب و ارادتمندان علاءالدوله سمنانی (متوفی ۷۳۶ه.ق) است. علاءالدوله در صفر ۷۱۸ شیخی خانقاه روضه سمنان را با موقوفات و حق تصرف بدو مقرر کرده است.^{۲۴} اما در دیوان میر هیچ نشانه‌ای از رابطه و یا ارادت او به شیخ علی دوستی وجود ندارد.

همچنین صاحبان تذکره از ارادت خواجو- شاعر هم‌عصر و ظاهراً رقیب میرکرمانی- به علاءالدوله سمنانی خبر داده‌اند.^{۲۵} عجیباً که با وجود اینکه خواجو از چندین نفر از مشایخ هم‌عصر و پیش از خود یاد می‌کند، کوچک‌ترین اشاره‌ای به علاءالدوله سمنانی ندارد. حتی رباعی معروفی که می‌گویند خواجو در ستایش علاءالدوله سروده در هیچ کدام از نسخ کهن دیوان او نیست.^{۲۶} به هر روی بر پایه اشعار این دو شاعر کرمانی هم‌عصر، ارتباط آنها با حلقه صوفیان سمنان بعید به نظر می‌آید. با این حال اگر مجبور شویم ارتباط یکی از این دو شاعر کرمانی را با صوفیان سمنان بپذیریم آن خواجوست نه میرکرمانی. چرا که اولاً می‌دانیم خواجو حداقل تا خراسان رفته است.^{۲۷} جز این اصولاً شعر میر محصول یا بازتاب‌دهنده یک تربیت خانقاهی‌مرید و مرادی نیست، چیزی که در دیوان خواجو مکرر با آن مواجهیم.

جز این در مثنوی درج‌اللتالی که میر آن را در سال ۷۲۶-یعنی ۴۰ سالگی- سروده است، اذعان می‌کند که چهل سال از عمر خود را به هوا و هوس گذرانده است. بعید است که اگر میر تا این تاریخ ریاضت‌های هفت‌ساله خانقاه شیخ علی دوستی را متحمل شده بود بر عمر گذشته تأسف می‌خورد. پس از این تاریخ بر پایه مدایح او از امیر مبارزالدین و وزرا و بزرگان آل مظفر و اعیان کرمان به احتمال زیاد میر- جز یکی دو سفر- در کرمان زندگی می‌کرده است و نشانه‌ای از سفر هفت‌ساله به سمنان نیست.

نکته دیگر در مورد روایت تقی‌الدین کاشانی این است که کاشانی سه بار از میر به عنوان «سید» یاد می‌کند؛ از این رو شاید میر از سادات کرمان باشد. چنانچه

در عنوان یکی از نسخ رکن دوم خلاصه‌الاشعار نیز از او با عنوان سید یاد کرده- اند.^{۲۸} همچنین بنا به روایت تاریخ راقم یک میر کرمانی دیگر هم داریم که سید و از قضا نامش محمد است. این میر در ۸۹۲ درگذشته است.^{۲۹} بسیار بعید به نظر می‌رسد که تقی‌الدین کاشانی هویت این دو میر را خلط کرده باشد.

چند نکته دیگر

از جمله مواردی که از کلیات میر استنباط می‌شود اوضاع نامناسب معیشت او- حداقل در مقطعی از زمان- است. میر در دو جا از اوضاع بد اقتصادی خود و مردم کرمان و بردسیر یاد می‌کند. مورد اول در ابتدای قصیده‌ای است در مدح صاحب اعظم فخرالدین منوچهر:

دلی هست پر خون و حالی پریشان	مرا چون خرد دید کز دست دوران
گرفتار بند غم و رنج و حرمان	اسیر کمند بلا و حوادث
گه از فرط افلاس دلتنگ و حیران	گه از جور ایام مسکین و عاجز

و دیگری قطعه‌ای است که از پایان افتادگی دارد و احتمالاً برای دریافت کمک از یکی از بزرگان سروده شده است:

از قرص آفتاب بود نان عزیز تر	امروز در حوالی کرمان و شهر و دشت
اکنون ببین که نان بود از جان عزیز تر	هر چند پیش اهل جهان جان عزیز بود
یعقوب را ز یوسف کنعان عزیز تر	در مصر بردسیر بود نان هزار بار
و اکنون بود طعام ز مهمان عزیز تر	مهمان همیشه پیش کریمان عزیز بود

یادکرد کرمان

جز مورد ذکر شده میر در جای جای اشعارش از کرمان یاد کرده است. گاه کرمان را ستوده است:

پیغام من به حضرت جانان که می‌برد	مکتوب من به خطه کرمان که می‌برد
چون آدم از بهشت برون اوفتاده‌ام	بازم به سوی روضه رضوان که می‌برد

گاه از یمن قدوم ممدوح برای کرمان گفته است:

شخص عدلت پای بر دست حکومت تا نهاد
 شهر کرمان خوشتر از بتخانه چین آمده است
 گاه کرمان را نکوهیده است:
 آن به که کند میر چو ایوب صبوری زیرا که به هر حال ز کرمان نتوان رفت
 اما بیشتر موارد یادکرد میر از کرمان مربوط به مفاخره او در شاعری است:
 غزل میر برد تحفه بر اطراف جهان هر مسافر که در این عهد ز کرمان گذرد
 ز شعر میر متاعی نفیس تر نبرد کس به ارمغانی اهل خرد ز خطه کرمان
 ز شعر آبدار میر امروز بود دریای گوهر شهر کرمان
 بر پایه یکی از غزل‌های میر، او مدتی ساکن اصفهان بوده است. میر از اصفهان
 به نیکی یاد می‌کند:
 الوداع ای دوستداران کز صفاهان می‌روم با دل پر درد و چشمی گوهرافشان می‌روم
 همچو آدم کردم از دیده روان سیلاب خون کز سرابستان جنت سوی زندان می‌روم
 مدتی بودم چو یوسف بر سریر سلطنت دولتی برگشت سوی چاه کنعان می‌روم
 بعید است که مقصد بعدی میر که از نگاه او زندان و چاه کنعان است کرمان
 باشد. چرا که «کرمان» به خوبی در جایگاه قافیه این غزل می‌تواند بنشیند و احتمالاً
 میر یا هر شاعر دیگری این فرصت را از دست نمی‌داد.

مذهب میر

بر پایه یکی از رباعیات میر گویا او دارای گرایش‌های شیعی است:
 در دین کسی بی‌خللی خواهد بود کاندل دل او مهر ولی خواهد بود
 تا دور سپهر باشد و کون و مکان ناموس بزرگی علمی خواهد بود

گزارشی از کلیات میرکرمانی

کلیات میر در مجموع ۷۲۰۱ بیت است که شامل دو مثنوی درج‌الثالی و
 مجمع‌اللطائف و همچنین مجموعه‌ای از قصیده، غزل، قطعه، مسمط، ترکیب‌بند،
 رباعی و مفردات است. ما آنچه را که میرافضلی و بشری از اشعار میر گردآوری

کرده‌اند با نسخه نفیسی مطابقت داده و آنها که در نسخه نفیسی نبود به متن افزودیم و ماخذ آن را در زیرنویس یادآور شده‌ایم.

میر شاعر و شاعران دیگر

شدند مشتری شعر میر کرمانی مسافران خراسان و ساکنان عراق یکی از بدشانشی‌های غزل‌سرایان قرن هشتم هم‌دوره شدن با حافظ است؛ به گونه‌ای که هر قدر هم درخشان و فروزان باشند در نور بی‌کران او گم می‌شوند و در مقایسه با او درجه دو به حساب می‌آیند. اگر حافظ را از گردونه این رقابت نابرابر خارج کنیم — هرچند که احتمال تأثیرپذیری حافظ از شعر میر بسیار زیاد است — باید بگوییم که میر کرمانی توانسته هم‌تراز با دیگر غزل‌سرایان قرن هشتم پیش بیاید. میر مثنوی‌سرای قابلی نیست اما در قصیده و به ویژه غزل توانمند است. آن‌چنان که از کلیات میر برمی‌آید میر پیشه‌ای جز شاعری ندارد و آن‌چنان که از ممدوحان او برمی‌آید میر کرمانی بخشی از عمر شاعری خود را در دربار ایلخانان و بیشتر آن را در خدمت حکام و وزیران و امیران آل مظفر سپری کرده است. او گاه در ستایش شعر و شاعری سخن می‌گوید و خود را امیر کشور سخن می‌خواند که سخنش را سخنوران ستوده‌اند:

من که در کشور سخن میرم به سخن عرصه جهان گیرم
شعر من عین آب حیوان است در لطافت خلاصه جان است
سخنم گوهری است ناسفته مدحت او سخنوران گفته
و گاه شاعری را کفر می‌پندارد که تصمیم به ترک آن گرفته است و بر شاعران
بیهوده‌گوی که ردف را از ردیف باز نمی‌دانند می‌تازد:

ز خست شرکا ترک شاعری گفتم	که هست شاعری امروز کفر در همه حال
ز بس که شاعر بیهوده‌گوی پیدا شد	گرفت اهل سخن را ز فکر شعر ملال
هزار بیت بگویند و نگذرد هرگز	خیال بازی و معنی بکرشان به خیال
جوابشان بود از فاعلات و مفعولن	اگر ز معنی ایهامشان کنند سوال
تهی ز معرفت و علم و حکمتند و خرد	ولی ز دعوی و لاف و دروغ مالا مال
کسی که باز نداند ردیف را از ردف	کند مواخذه بر شعر انوری و کمال
ز بحر شعر گر آبی خورد حرامش باد	که می‌نداند تجنیس را ز سحر حلال

از جمله موارد دیگری که در مورد شاعری و شاعران در کلیات میر بازتاب دارد می‌توان به مفاخره، یادکرد شعرای دیگر، تضمین از شعر هم‌عصران و پیشینیان اشاره کرد.

مفاخره‌های میر معمولاً در پایان غزل‌هاست:

غزل گویان بسی هستند لیکن	نگوید کس غزل شیرین‌تر از میر
زالال چشمه حیوان که می‌فزاید جان	عبارتی است ز اشعار میر کرمانی

در جایی دیگر در مقدمه مثنوی درج‌اللتالی می‌گوید که شبی سر در جیب فرو برده بود که خرد از او خواست زبان را بسته ندارد:

چو غواص بحر معانی تویی	جهان را نظامی ثانی تویی
سخن پروری چون تو کمتر بود	که اشعار تو روح پرور بود
گهر در نظم تو در گوش کرد	به شادی شعر تو می‌نوش کرد
ز نظم تو می‌بارد آب حیات	برد شکر شمعرت آب نبات
تو را می‌سزد شاعری در جهان	که باشد زبان تو گوهر نشان
در بوستان سخن باز کن	چو طوطی شکرخایی آغاز کن
چو با من خرد کرد زین‌سان خطاب	چه گفتم گشودم زبان در جواب
که من کیستم تا برم نام شعر	و یا جرعه‌ای نوشم از جام شعر
مرا بهره‌ای نیست از شاعری	که نبود مرا قدرت ساحری
نه ردف از روی باز دانم هنوز	نه ترکیب کردن توانم هنوز
منم چاکر هر سخن‌پروری	سخن‌پروران را منم چاکری

می‌بینیم که میر در این قطعه هم مفاخره دارد و هم فروتنی. اما اگر مفاخره‌های میر بسیار است فروتنی‌های او در شاعری اندک است. او در دو جا سخن سعدی را از سخن خود برتر دانسته:

نیست چون گفته سعدی غزل میر ولی اگر انصاف دهی لایق صد تحسین است
به گرد گفته سعدی کجا رسد هیئات کلام میر که برد آب لولوی شهوار
به نظر می‌رسد میر از میان پیشینیان در غزل تحت تاثیر سعدی است و در قصیده بیشتر به امیرمعزی توجه دارد.

میر در یک مورد هم عراقی را ستوده است:
در بزم جهان تا می و ساقی باشد یا ساعتی از زمانه باقی باشد
لیکن نبود که در همه روی زمین شیرین سخنی مثل عراقی باشد
جز این میر در چند مورد از شاعران دیگر هم یاد می‌کند:

در این قصیده کز آب حیات برده سبق به صد زبان کندم روح انوری تحسین
ز شوق مدح تو کان در بیان نمی‌آید هزار نعره برآید ز خاک خاقانی
میر همچنین بیت یا ابیاتی را از شاعران دیگر، گاه با ذکر و گاه بی ذکر نام شاعر تضمین کرده است:

از عراقی:

ما چنین تشنه و زلال وصال همه عالم گرفته مالامال
مطرب عشق می‌نوازد ساز عاشقی کو که بشنود آواز
(عراقی، ۲۹۹-۳۰۰؛ میر، ۶۴)

از سعدی:

یار باید که هر چه یار کند بر مراد وی اختیار کند
(سعدی، ۴۴۱؛ میر، ۶۹)
از خدا دان خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست
(گلستان سعدی، ۲۹؛ میر، ۷۱)
من در طلبت خواهم پیمود جهانی را بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
(سعدی، ۵۹۴؛ میر، ۳۵۱)

از نظامی:

فلک را کرده‌ای معزول و گوید «اغثنی یا غیاث المستغیثین»
(خسرو شیرین، ۳۰۸؛ میر، ۱۴۳)

از انوری:

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آیینۀ تصور ماست
(انوری، ۴۱؛ میر، ۲۱۹)

از ظهیر فاریابی:

زبان ز وصل جمال تو میر کوتاه کرد «به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را»
(میرافضلی، ۴۸۶؛ میر، ۱۹۲)

ممدوحان میر کرمانی

خواجه تاج‌الدین عراقی

میر کرمانی بیش از همه ممدوحانش تاج‌الدین عراقی را ستوده است. احمدبن محمدبن علی معروف به تاج‌الدین عراقی به نوشته دستورالوزا از اکابر ولایت کرمان بود.^{۳۰} وقتی که سلطان مظفرالدین محمدشاه (۶۹۴-۷۰۲ ه.ق) در سال ۶۹۵ ه.ق به حکومت کرمان رسید حکومت سیرجان و نواحی آن و بم را به تاج‌الدین سپرد.^{۳۱} پس از مرگ محمدشاه قطب‌الدین شاه‌جهان (۷۰۲-۷۰۴ ه.ق) حکومت کرمان را در دست گرفت اما دولت او مستعجل بود. از ۷۰۴ تا ۷۴۱ ه.ق که امیر مبارزالدین کرمان را فتح می‌کند حکومت کرمان در دست ملک فخرالدین محمد و فرزندش قطب‌الدین نیک‌روز است. به نظر می‌آید که تاج‌الدین عراقی در تمام یا اغلب این سال‌ها در سلک بزرگان و معاریف کرمان و مورد احترام بوده است. پس از ۷۴۱ نیز که به وزارت می‌رسد تا سال ۷۴۵ یا ۷۴۶ ه.ق که به دستور امیر مبارزالدین کشته می‌شود در سلک مردان طراز اول حکومت آل مظفر در کرمان است. اگر آن تاج‌الدین عراقی که صاحب تاریخ فرشته از او نام می‌برد همین تاج‌الدین عراقی مورد بحث باشد، پیش از همه اینها و به سال ۶۸۸ ه.ق تاج‌الدین عراقی به همراه امیر خسرو دهلوی در دربار سلطان جلال‌الدین فیروزشاه خلجی به سر می‌برده است.^{۳۲}

به هر روی، این تاج‌الدین عراقی مردی بسیار شعردوست بوده و خود دستی در شاعری داشته است که در میان شعرای عراق به جود و سخا موصوف و اشتها داشت و اکثر شعرای عراق از صلوات او بهره‌ور می‌شدند.^{۳۳} به دستور همین تاج عراقی است که چند سال قبل از مرگ خواجو دیوان اشعار او جمع‌آوری می‌شود.

نیز علاوه بر اینکه در قصاید مکرری تاج‌الدین را ستوده، گل و نوروز را به نام او کرده و در همای و همایون و همچنین روضه‌الانوار بسیار از تاج‌الدین عراقی یاد کرده است. جز خواجه، همشهری او عماد فقیه نیز در سال ۷۲۲ ه.ق محبت‌نامه را به نام او ساخته است. همه آنچه از دیوان بهالدین ساوجی بر جای مانده است قصایدی در مدح خواجه تاج عراقی است.

قاضی رکن‌الدین شاه

در دیوان بهالدین ساوجی محضری منظوم است که خطاب به خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند رشیدالدین فضل‌الله همدانی نوشته شده و از او خواسته شده تا حکم کرمان را به نام تاج‌الدین علی عراقی صادر نماید. ۲۵ نفر از بزرگان شهر از جمله عماد فقیه بر راستی و درستی مضمون محضر گواهی منظوم نوشته‌اند. یکی از این ۲۵ نفر مولانا اعظم رکن‌الدین شاه اسلام عبدالعزیز کرمانی است. شاید این قاضی رکن‌الدین شاه همان عبدالعزیز کرمانی باشد.

صاحب اعظم غیاث‌الدین:

میر از دو غیاث‌الدین یاد کرده است: یکی صاحب اعظم غیاث‌الدین که باید همان غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشید فضل‌الله همدانی باشد که در ۷۳۶ ه.ق درگذشته است. میر از او با عنوان وزیر بن وزیر یاد می‌کند، حمدالله مستوفی نیز غیاث‌الدین خواجه رشید را با همین عنوان خوانده است.^{۳۴} این غیاث‌الدین از وزیران ادب‌دوست بود که شاعران و نویسندگان بسیاری او را ستوده‌اند. همای و همایون خواجه، مثنوی جام جم اوحدی، نگارستان معینی جوینی، ترجمه دره-الاکخبار ناصرالدین منشی کرمانی، مطلع‌الانوار سراج‌الدین ارموی و چندین اثر دیگر همه به نام غیاث‌الدین وزیر است.^{۳۵}

غیاث‌الدین دیگر، غیاث‌الدین زنگی شاه است. میر از این غیاث‌الدین دو بار یاد کرده است. معلوم نیست این غیاث‌الدین کیست. کتب تاریخی این دوره فقط از یک زنگی شاه یاد کرده‌اند. سال ۷۶۵ ه.ق که شاه شجاع به قصد مقابله با امیر بهاء‌الدین دولت‌شاه به سوی کرمان حرکت می‌کند، پهلوان زنگی شاه که کوتوال قلعه سیرجان است به استقبال شاه شجاع می‌آید.^{۳۶}

ناصرالدین:

این ناصرالدین که میر کرمانی یک قطعه به نام او دارد و از نثرش آب حیات می‌بارد به احتمال قریب به یقین ناصرالدین منشی کرمانی است.^{۳۷} میر در یک بیت از همین قطعه می‌گوید:

به دور انشی تو «منشی» فلک معزول به جنب رای منیر تو آفتاب سهاست
از دیگر ممدوحین میر می‌توان به فخرالدین منوچهر، خواجه عمیدالملک وزیر
فرزند شمس صاین، علاءالدین حسین، خواجه زین‌الدین علی، قاضی ظهیرالدین،
قاضی نظام‌الدین بوالفتح، نجم‌الدین، شهاب‌الدین، شرف‌الدین فتح‌الله، جلال‌الدین،
ضیاءالدین، فخرالدین مسعود نام برد. اکثر این نام‌ها در تواریخ آل مظفر و قرن
هشتم هجری آمده است، اما با قطعیت نمی‌توان گفت که این اشخاص همان‌هایی
هستند که میر کرمانی از آن‌ها یاد کرده است.^{۳۸}